

سردار بی نشان موشکی



فاطمه سادات بگانی خبرنگار

ادامه از صفحه یک

فهمیدیم او جانشین و شاگرد خلف شهید طهرانی مقدم بوده و همه آنچه از پرواز موشک‌های‌مان در روزهای جنگ دیدیم حاصل دسترنج سردار محمود باقری و تیمش است که البته او را «حاج محمود» صدا می‌کردند.

برای اکثر ما اهالی رسانه سؤال بود که چرا هیچ‌کس پیش از این محمود باقری را نمی‌شناخت؟! در گیرودار همین سؤال‌ها بودیم که به لطف یک مستندساز با خانواده شهید باقری آشنا شدیم. دوست داشتیم سؤال‌های‌مان را از خودشان بپرسیم، این شد که پای صحبت‌های همسر شهید و پسر ارشدش نشستیم و تازه آنجا بود که فهمیدیم عجب گنجینه‌ای را از دست داده‌ایم.

حاج‌خانم با بغض می‌گفت آن شب حاجی دیر آمده بود و فقط نیم‌ساعت بود خوابش برده بود که تلفنش زنگ خورد، آنقدر خسته بود که بیدار نشد؛ خودم تلفن را برایش بردم و گفتم از محل کارت دارند تماس می‌گیرند. می‌گفت سراسیمه بیدار شد و به سرعت لباس‌هایش را عوض کرد که برود. حاج‌خانم با حسرت می‌گفت بعد از تلفن حاجی نه جواب سؤال‌هایم را داد و نه حتی نگاهم کرد. پسر شهید باقری به اینجای صحبت‌ها که رسیدیم گفت باید احوالات ارتباط میان حاجی با مادرم را در این سال‌ها دیده باشید تا معنی این نگاه‌نکردن و حرف نزدن آن شب را بفهمید! پدرم انگار می‌خواست از محبت مادرم دل بکند که این‌طوری رفته بود.

هر چه معاشرت‌مان با این خانواده بیشتر می‌شد تازه می‌فهمیدیم علت گمنامی شهید محمود باقری و غیبت او در رسانه را؛ خواهرش می‌گفت حاجی از هر چه رنگ تعلق می‌گرفت فراری بود الا محبت به خانواده. می‌گفت هیچ‌کدام ما نمی‌دانستیم او در محل کارش چه افتخاراتی کسب کرده و چقدر مهم و محبوب است. با اینکه برادرم به شدت اهل پرو بیا در مسجد محله قدیمی شان بود اما هیچ‌یک از اهالی محل حتی نمی‌دانستند که او مسئولیتی بلندپایه در سپاه دارد. همه گمان می‌کردند حاج‌محمود باقری که هر سال محرم‌ها مسئولیت کشیدن گاری صوت دسته عزاداری محله مهرآباد جنوبی را به عهده می‌گیرد فقط یک پاسدار ساده است.

حاج‌رمضان؛ فرماندهٔ معمار مقاومت



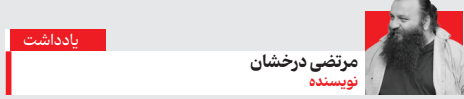
رقیه سادات موسوی خبرنگار

ادامه از صفحه یک

پس از انتشار خبر ترور و شهادت حاج‌رمضان، نقل‌قولی طنزآمیز اما پر معنا از هم‌زمانش در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شد: «اگر مرا صهیونیست‌ها شهید کردند، نیازی نیست انتقام مرا بگیریم، من خودم قبلاً انتقام خودم را از این‌ها گرفته‌ام.» این جمله، که طعنه‌آمیز به نظر می‌رسید، در واقع لب‌لیاب اعتراف رسمی ارتش رژیم صهیونیستی بود؛ رژیمی که در بیانیه رسمی خبر ترور، ناخواسته به سه دهه کار بی‌وقفه این فرمانده در عمق جبهه مقاومت اذعان کرد.

بیانیه ارتش صهیونیستی به روشنی نشان می‌دهد دشمن چگونه از نقش کلیدی حاج‌رمضان آگاه بود و او را تهدیدی جدی برای موجودیت خود می‌دانست. این سطح از اعتراف، خود گویای عمق تأثیرگذاری و جایگاه راهبردی حاج‌رمضان در معادله مقاومت است.

این طور زندگی کردن خیلی سخت است



مرتضی درخشان نویسنده

«چرا کم کار شلدی؟!» این پیامی بود که از طرف شهید محمد باقری به من رسید. من بهت‌زده بودم که چطور او کارهای ما را در فضای مجازی می‌بیند و حالا که واقعاً کم کار شده بودیم متوجه شده‌و از ما سس‌راغ می‌گیرد!من اگر نمی‌ از جایگاه‌او را داشتمت خیلی چیزها را از دست می‌دادم، جامعه را از دست می‌دادم، فضای مجازی را از دست می‌دادم، علاقه‌های شخصی‌ام را، حتی خانواده را از دست می‌دادم، باقری اما همه را با هم نگه داشته بود.

من نظامی یا نظامی‌نویس نیستم، اما به عنوان یک کنشگر اجتماعی فرماندهان نظامی را از روی رفتارهای اجتماعی‌شان قضاوت می‌کنم. شهید باقری از نظر من بزرگ‌ترین فرمانده نظامی کشور بود. مردی که به موقع لباس نظامی می‌پوشیدو لباس نظامی را از تن بیرون می‌آورد و عکس‌العمل‌های به موقعی داشت، از گفت‌وگو به عنوان یک ایرانی در تخت جمشید تا هشدار به دشمنان به عنوان یک فرمانده نظامی از او یک ایرانی کامل ساخته بود، یک نفر که می‌شد به او اعتماد و تکیه کرد.

مردی که شهید زندگی می‌کرد



محمدرضا باقری فعال رسانه‌ای

ادامه از صفحه یک

آن همه زحمت و تلاش و شب‌بیداری، دست آخر نشد! اگر من جای او بودم کار را رها می‌کردم. کاری که دست آخر نتوان با گردن افراشته از آن دفاع کرد و درش شکست وجود داشته باشد که به درد نمی‌خورد؛ اما فرق من و امثال من با امیرعلی حاجی‌زاده همین نقطه بود. حاجی‌زاده مایوس نشد. کار کرد و تلاش کرد و تکرار کرد و تکرار کرد و کمتر از یک سال اشتکالات را فهمید و با محاسبات جدید موشک ماهواربر جدیدی را طراحی کرد که توانست ماهواره را در مدار قرار دهد. حاجی‌زاده مرد یأس و ناامیدی نبود. مرد امید و تلاش و کوشش و خستگی را خسته کردن بود. او خوب می‌توانست از دل ناامیدی‌ها امید ابرویاند و بارها

مهدی پسر شهید می‌گفت علی صدری‌نیا که مشغول ساخت مستندی درباره بابا است را با خودم بردم محله قدیم‌مان، بی‌هوا می‌رفتم داخل مغازه‌های محل و وقتی درباره پدرم سؤال می‌کردم گریه می‌کردند از اینکه نمی‌دانستند حاجی که این همه بین‌شان رفت و آمد داشته و گاهی کمک‌شان هم کرده فرمانده موشکی سپاه بوده و تازه بعد از شهادتش فهمیده‌اند و هر بار که ایران علیه مواضع دشمن حمله موشکی می‌کرده چقدر از او که اینقدر معمولی و خاکی بوده یاد کرده‌اند.

یکی از دوستان شهید باقری هم در جمع‌مان بود و چیز جالبی تعریف کرد؛ می‌گفت یک‌بار حاج محمود با تشر به من گفت اینقدر در هیبتی که جوان‌ها در آن شرکت می‌کنند درباره شهادت حرف نزنید! می‌گفت شوکه شدم، پرسیدم چرا نباید صحبت کنیم؟ حاج‌محمود جواب داد چون جوان باید کار کند، وقت برای شهادت زیاد است، الان باید همه فکر و ذکر‌شان خدمت کردن باشد، بعداً که پسر شدند به شهادت هم می‌شود فکر کرد.

توی آن دیدار یکی دو ساعته‌مان وقت کم بود و صحبت‌ها زیاد اما خانواده تصمیم گرفته بودند از همین فرصت کوتاه هم برای

شاید افکار عمومی ایران شناخت چندانی از حاج‌رمضان نداشت، اما واکنش‌ها و بیانیه‌های جریان‌های مختلف مقاومت فلسطین و لبنان، چهره‌ای چندلایه، پرنفوذ و تأثیرگذار از او ترسیم کردند؛ فرمانده‌ای که ۳۰ سال پیوسته و بدون حاشیه، وحدت میدانی مقاومت را با پی‌ریزی تشکیلات سازمان یافته پی‌گرفت و قضیه جنبش حماس در بیانیه خود در سوگ حاج‌رمضان از تعبیر «شهید فلسطین» استفاده کرد و نوشت: «او شبانه‌روز برای حمایت از آرمان فلسطین تلاش کرد و تلاش‌های زیادی برای تقویت توانایی‌های مردم ما و مقاومت آن‌ها در برابر دشمن صهیونیستی انجام داد، تا اینکه در این راه به شهادت رسید.» جنبش جهاد اسلامی در بیانیه تسلیت خود از ذهن راهبردی فرمانده گفت: «شهید ایزدی با ذهنی راهبردی، اراده‌ای استوار و روحیه‌ای جهادی، نقش مهمی در تجهیز و پشتیبانی مقاومت ایفا کرد.» بیانیه قسام، شاخه نظامی حماس بر نقش محوری فرمانده در میدان تأکید کرد: «رمضان مستقیماً مسئول ارتباط



پیشرد اهداف کاری شهید باقری استفاده کنند. مرد لاغراندامی آمد و نشست جلوی جمعیت ما و ضمن خوش‌آمدگویی به چهره‌های رسانه‌ای که آمده بودند تا درباره فرمانده گمنام موشکی ایران بشنوند، گفت من از نیروهای حاجی هستم، اینکه اینجا هستم برای این است که خانواده تصمیم گرفته از فرصت حضور شما اهالی رسانه استفاده کند تا من کمی درباره وضعیت موشکی کشور برایتان بگویم کم بدانید و بگویید برای دیگران که بچه‌های حاجی در موشکی چه کرده‌اند و چه می‌کنند.

چند فیلم کوتاه از رشادت‌های اپراتورهای لانچرهای موشکی نشان‌مان داد و ما حیرت کردیم از آن همه شجاعت در لحظه‌هایی که دشمن هر لحظه در حال حمله بود اما این بچه‌ها بدون هیچ واهمه‌ای به کارشان ادامه می‌دادند. بعضی‌های‌شان شهید می‌شدند و بعضی دیگرشان مجروح اما کار روی زمین نمی‌ماند! آن وسط‌ها آقای لاغراندام برای‌مان تعریف کرد که دو نفر از همکارانش با هم برادر بوده‌اند و هر دو به فاصله کوتاهی از هم پای لانچر کار می‌کردند. یکی از برادرها شهید می‌شود. وقتی به دومی اطلاع دادیم بیا برو سراغ برادرت گفت او که شهید شده به

با رهبری مقاومت فلسطین، در هسته آن، حماس و گردن‌های قسام بود.» این واژه‌ها نه از روی تعارف، که برآمده از واقعیت صحنه هستند؛ صحنه‌ای که حاج رمضان طی دهه‌ها با مجاهدت مستمر و بی‌حاشیه، سنگ‌بستگ آن را بنا کرد. پس از بیش از یک دهه حضور در لبنان و در منطقه سختی چون هرمل، حاج رمضان شاهد تولد و تأسیس جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی بود و ردپای عمیق اولیه این بیانیه‌ها را از دل ۱۳ ماه همراهی حاج رمضان با ۴۱۵ مبارز مقاومت فلسطینی تمیید شده به جنوب لبنان باید جست؛ زمانی که همه نهادها و سازمان‌های عربی و بین‌المللی از تأمین اولیه منطقه تبعیدی سر باز زدند و حاج رمضان زمانی که مسئولیت پرونده فلسطین را نداشت، مسئولیت تأمین نیازهای آن‌ها را بر عهده گرفت؛ مبارزان برجسته‌ای که بعدها برای رهبری مقاومت به فلسطین بازگشتند. ردپای تصویر فلسطینی حاج رمضان را در مقاطع مختلف تاریخ می‌توان دید؛ بنابر یادداشت کاربر فلسطینی و نامه‌ای که رژیم

کشور بود و بالاترین درجه را در میان فرماندهان داشت و وقتی حرف می‌زد احساس می‌کردیم حتماً اجرا می‌شود. دست آخر به همراه خانواده به شهادت رسید، انگار قرار بودند مظلومیت یک فرمانده باشد، فرمانده‌ای که حتی به خاطر شرایط شغلی تمام این سال‌ها با نام خانوادگی مستعار زندگی کرد و همین باعث شد که خیلی از ماها فراموش کنیم که او محمدحسین افشردی بود، نه محمد باقری! زندگی کردن در این سطح واقعاً سخت است، به‌خصوص برای خانواده!

زندگی کردن در شرایط سخت باعث شد خانواده شهید باقری عاقبت به خیر شوند، دسته جمعی شهید شدند، همسرش و دخترش هم در این فیض شریک بودند، چون در آن صبر شراکت داشتند.

رسمی در میان مسلمانان هست که می‌گوید هفت قدم پشت تابوت بروید تا در ثواب تشییع شریک باشید و ما ایرانی‌ها که مردم مهربانی هستیم، همیشۀ قدم پشت خانواده‌ای راه رفتیم که هیچ‌کس را نداشت که تشییع‌شان کند. ما همه فرزندان، خواهران و برادران محمد هستیم، خانواده مردی که سال‌ها با نام خانوادگی مستعار زندگی کرد، حالا ما با نام خانوادگی مستعار زندگی می‌کنیم، باقری!

کمک من نیازی ندارد، بگذارید کارم را کنم! ما نیروهای حاجی این‌ها را از فرمانده‌مان یاد گرفته بودیم.

حالا نوبت تماشای تصاویری از شهید باقری در تمام سال‌های فعالیت موشکی او بود؛ از روزهای حضور در یک کشور آسیای شرقی برای شناخت صنعت موشکی تا روزهایی که کنار شهید طهرانی مقدم بوده و روزهای بعد از آن که به‌جای استادش فرمانده موشکی شده بود. صحبت درباره حدود ۴۰ سال فعالیت بود اما تعداد عکس‌های آقای فرمانده به ۲۰ عکس هم نمی‌رسید! تازه در همان تعداد کم هم که موجود بود، او سوزۀ اصلی عکس نبود بلکه در کنار دوستان دیگرش دوربین او را هم شکار کرده بود! از نیروی آقای فرمانده پرسیدیم همین؟ چرا اینقدر کم؟ در جواب لبخند معناداری زد و گفت الان می‌فهمید، بعد هم فیلم کوتاهی از مقر فرماندهی محمود باقری نشان‌مان داد. راه‌روی ساده‌ای بود با یک فرش لاکی ماشینی و مبلمان چوبی نسبتاً کهنه که صندلی‌هایش با فاصله از هم به دیوار چسبانده شده بودند. در شیشه‌ای قدیمی هم در تصویر دیده می‌شد، ناگهان سردار حاجی‌زاده در حالی که آستین‌هایش را (انگار بعد از وضو باشد) پایین می‌دهد در قاب تصویر ظاهر شد؛ ما لبخند زدیم از دیدنش و او هم شاد بود و می‌خندید. فیلمبردار از سردار چیزی در این مضمون پرسید: حالا که امشب دل همه مردم را شاد کرده‌اید چه حسی دارید؟ سردار خندید و به شوخی گفت برو مردم را توی فیلم اذیت نکن، من اینجا کارهای نیستم ما مهمان محمودیم. اینجا او همه‌کاره است از خودش بپرس. دوربین می‌چرخد به سمت در شیشه‌ای که محمود باقری تازه از آنجا وارد راه‌رو شده، آقای فرمانده دوربین را که می‌بیند می‌خواهد فرار کند اما دیر شده. برای اینکه شکار تصویر نشود، می‌رود پشت دوربین فیلمبردار را می‌بوسد و جلدی می‌برد در چوبی آتدش را باز می‌کند و می‌گوید قربان رویت بشوم من بلد نیستم حرف بزنم؛ خداحافظ! بعد هم می‌رود داخل و در را پشت سرش می‌بندد.

حالا فیلم تمام شده و همه ما جواب سؤال‌مان را گرفته‌ایم. حاج‌محمود باقری خودش خواسته بود که گمنام باشد، بدون هیچ وقعه‌ای او فقط کار کرده بودو حالا که به اندازه کافی شاگرد تربیت کرده بود برای ادامه مسیر، فرصت پیدا کرده بود تا بالاخره به شهید شدن هم فکر کند.

صهیونیستی در غزه پیدا و منتشر کرد؛ نامه‌ای خطاب به شهید اسماعیل هتیه و شهید یحیی سنوار که در سال ۲۰۱۷ نوشته شده است. در آن زمان، هتیه در غزه بود و شیخ صالح العاروری به درخواست آمریکا از تمام کشورهای عربی و اسلامی اخراج شده بود. اگرچه آن زمان رابطه سیاسی حماس با ایران به دلیل وقایع سوریه هنوز به طور کامل احیا نشده بود اما حاج رمضان با مهربانی، ادب و فروتنی به هتیه پاسخ داد و او را از تمایل حزب‌الله برای میزبانی از العاروری در لبنان و تعهد به حفاظت و امنیت از آن‌ها مطلع کرد.

شهید ایزدی، استاد حضور در لحظات حساس بود؛ بدون حاشیه، با تمرکز بر هدف. ۳۰ سال به‌طور مستمر در خط مقدم پیگیری مسئله فلسطین ایستاد و چنان نقش‌آفرینی کرد که فرمانده‌ای چون حاج‌قاسم سلیمانی گفته بود: «تا حاج‌رمضان هست، نگران فلسطین نیستم.» این جمله، خود گواه بزرگی و عبق اعتماد به توانمندی و تعهد این فرمانده گمنام اما پرکار بود.



وقتی برای سخنرانی دعوتش کردیم، انتظار حداقل نیم ساعت سخنرانی را می‌کشیدم. اما سردار خیلی کوتاه اشاره کرد که ما در حوزه پهبادی هیچ چیز نداشتیم و در این ۴۰ سال از هیچ، همه چیز را توسعه دادیم به نحوی که امروز در سراسر دنیا هیچ محدودیتی در بسرر حوزه پهبادی نداریم و به پهبادهایمان فقط شناسایی نیست و ده‌ها مأموریت مختلف دارند.

با خودم فکر کردم شاید به دلیل ملاحظات امنیتی یا مثلاً جلسه دیگری این سخنرانی کوتاه ایراد شد؛ اما وقتی تا پایان جلسه و اکران مستند سردار را در کنار دیگران دیدم متوجه شدم هدف سردار چیز دیگری بوده است. سردار سر حوصله با همه مشتاقان عکس یادگاری گرفت و نماز جماعت را در مسجد حوزه خواند و وقتی مطمئن شد کسی با او کاری ندارد، رفت. آن شب احتمالاً حاجی‌زاده برای نمایش زحمات همکارانش خیلی به وجد آمده بود.

انگار بیشتر. همه تند حرف می‌زدند، من هم تندتر.

سر حوصله جواب همه را می‌داد. اخم نداشت. گلایه نمی‌کرد. صدایش بالا نمی‌رفت، با دقت گوش می‌کرد. آن شب داغ بودم و متوجه نبودم که با چه لحنی و چه چیزهایی را به سردار حاجی‌زاده می‌گویم، بعدتر فکر کردم ما از چه چیزی پیش چه کسی گلایه می‌کنیم؟ پیش کسی که تمام آبرو و حیثیتش را برای مردم گذاشته گلایه می‌کنیم که بخشی از اعتبار رسانه‌ای‌مان زیر سؤال رفته است. از خودم خجالت کشیدم.

مراسم رونمایی از مستند پرچمدار در مهر ۱۴۰۲ در حوزه هنری برگزار می‌شد، این مستند قدرت پهبادی جمهوری اسلامی ایران را به نمایش می‌کشید، بخشی از کار و دستاورد اختصاصی سردار امیرعلی حاجی‌زاده. مجری برنامه بودم. با سردار قبل از برنامه خیلی خودمانی خوش و بشی کردم و